

Analysis of the Philosophical Nature of the Islamic Revolution Based on the Interconnection of the Four Causes and Monotheistic Worldview

Seyyed Ebrahim Masoumi¹, Mohsen Mohajernia²

¹ Assistant Professor, Department of Islamic Studies, University of Kashan, Kashan, Iran.
masoumi2828@gmail.com

² Associate Professor, Department of Politics, Research Institute of Islamic Culture and Thought, Tehran, Iran (**Corresponding author**). mohajernia@gmail.com

Abstract

This research is formulated with the aim of providing an analysis of the nature of the Islamic Revolution of Iran, going beyond common political, social, and economic approaches. The main objective of the article is to explain the reality that the Islamic Revolution was not merely a reaction to political tyranny or material crises, but rather the product of a "paradigmatic shift" in Islamic political thought and the practical manifestation of a coherent political philosophy. The central issue of this research is the analysis of the organic interconnection between the abstract and philosophical foundations of the Revolution (including monotheistic worldview, epistemological principles, and value foundations) and its material and tangible causes (such as social grievances and identity crisis). In other words, the main question is how the nature of the Revolution can be analyzed within a philosophical framework in which material and spiritual factors are understood not as two separate domains, but as components of a single, unified, and intertwined whole. To answer this question, this article adopts an "analytical-philosophical" method, utilizing the theoretical framework of the "Aristotelian Four Causes" as its primary analytical tool. This classical model, also developed in Islamic philosophy, enables a multifaceted and profound analysis of complex phenomena. In this framework, the material cause of the Revolution is its potential substrate and intellectual-social context, which goes beyond economic poverty to encompass identity crisis, cultural assimilation, and the accumulation of society's religious demands. Its formal cause is the new form, structure, and identity that emerged after the Revolution in the shape of the "Islamic Republic" system, based on religious democracy and the Guardianship of the Jurist (*Wilāyat al-faqīh*). Its efficient cause was the driving force that actualized this potential, operating at two

Cite this article: Masoumi, S.E. & Mohajernia, M. (2025). Analysis of the Philosophical Nature of the Islamic Revolution Based on the Interconnection of the Four Causes and Monotheistic Worldview. *Political science*, 28(4), p. 7-24. <https://doi.org/10.22081/psq.2026.72735.3037>

Received: 2025-07-03

Revised: 2025-09-10

Accepted: 2025-10-18

Published online: 2025-12-26

Type of article: Research Article

Publisher: Bağır al-Olum University

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



complementary levels: the charismatic leadership of Imam Khomeini and the agency of the millions of popular masses. Finally, the final cause of the Revolution, its ultimate goal and transcendent ideal—namely, the realization of the "Good Life" (*ḥayāt ṭayyiba*), the establishment of divine justice, independence, and the spiritual excellence of society—gave direction and meaning to all its other components.

The main contribution of this research lies in its synthetic and integrative approach, which demonstrates how these different dimensions are connected within a coherent philosophical system. The research findings emphasize that the nature of the Islamic Revolution is an intertwined and inseparable combination of the four causes, in which the material causes had deep roots in philosophical and identity crises. This analysis shows that the principle of Monotheism (*Tawḥīd*) moves beyond an abstract belief to become the objective foundation of absolute divine sovereignty and the source of political legitimacy (formal and final cause); a matter that repaired the broken link between theoretical and practical monotheism in the history of Islamic political thought. Furthermore, the anthropological foundations of the Revolution, especially the concept of "man as God's vicegerent (Khalīfat Allāh)," act as a profound material cause, introducing man not as a passive being, but as an agent of divine sovereignty possessing a God-given right to determine his own destiny. Meanwhile, the theory of "Velayat-e Faqih" (Guardianship of the Jurist), as a continuation of divine guardianship and Imamate, constitutes the essence of the formal and efficient cause of the new political system, establishing the link between divine sovereignty and the people's will. The conclusion is that the Islamic Revolution of Iran is a phenomenon governed by a deep philosophical logic, in which the material and apparent causes were the effect and superstructure of a fundamental transformation in ontological and anthropological foundations. This event is the manifestation of a coherent system in which belief in the absolute sovereignty of God and the dignity of man as God's vicegerent is actualized through divine leadership and popular participation. Therefore, the nature of this Revolution is a successful example of a return to authentic religious foundations to present a new model of religious-democratic governance, in which faith and rationality, divine sovereignty and popular participation, are intertwined in a single structure. Finally, by analyzing the Islamic Revolution as a continuous identity (from its roots to the establishment of the system), contrary to common analyses that focus merely on the factors of its emergence, the present article incorporates the formal cause of the Revolution after its victory into its analysis.

Keywords: Islamic Revolution, Four Causes, Philosophical Foundations, Monotheistic Ontology, Islamic Anthropology, Guardianship of the Jurist.

تحلیل ماهیت فلسفی انقلاب اسلامی مبتنی بر هم‌پیوندی علل اربعه و جهان بینی توحیدی

سید ابراهیم معصومی^۱، محسن مهاجرنیا^۲

^۱ استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. Masoumi2828@gmail.com
^۲ دانشیار، گروه سیاست، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). mohajerinia@gmail.com

چکیده

این پژوهش با هدف ارائه تحلیلی از ماهیت انقلاب اسلامی ایران، فراتر از رویکردهای رایج سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تدوین شده است. هدف اصلی مقاله، تبیین این واقعیت است که انقلاب اسلامی نه صرفاً واکنشی به استبداد سیاسی یا بحران‌های مادی، بلکه محصول یک «تحول پارادایمی» در اندیشه سیاسی اسلامی و تجلی عملی یک فلسفه سیاسی منسجم بوده است. مسئله محوری این پژوهش، واکاوی چگونگی هم‌پیوندی اندام‌وار میان مبانی انتزاعی و فلسفی انقلاب (شامل جهان‌بینی توحیدی، اصول معرفتی و مبانی ارزشی) با علل مادی و محسوس آن (مانند نارضایتی‌های اجتماعی و بحران هویت) است؛ به عبارت دیگر پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان ماهیت انقلاب را در چارچوبی فلسفی تحلیل کرد که در آن، عوامل مادی و معنوی، نه به عنوان دو حوزه مجزا، بلکه به مثابه اجزای یک کلیت واحد و درهم‌تنیده درک شوند. برای پاسخ به این پرسش، این مقاله با اتخاذ روش «تحلیلی-فلسفی»، از چارچوب نظری «علل اربعه ارسطویی» به عنوان ابزار اصلی تحلیل بهره می‌برد. این مدل کلاسیک که در فلسفه اسلامی نیز بسط یافته است، امکان واکاوی چندوجهی و عمیق پدیده‌های پیچیده را فراهم می‌سازد. در این چارچوب، علت مادی انقلاب، بستر بالقوه و زمینه فکری-اجتماعی آن است که فراتر از فقر اقتصادی، بحران هویت، استحاله فرهنگی و انباشت مطالبات دینی جامعه را در بر می‌گیرد. علت صوری آن، شکل، ساختار و هویت جدیدی است که پس از انقلاب در قالب نظام «جمهوری اسلامی» مبتنی بر مردم‌سالاری دینی و ولایت فقیه پدیدار شد. علت فاعلی، نیروی محرکه‌ای بود که این پتانسیل را به فعلیت رساند و در دو سطح مکمل رهبری کاریزماتیک امام خمینی و عاملیت توده‌های میلیونی مردم عمل کرد. سرانجام علت غایی انقلاب، هدف نهایی و آرمان متعالی آن، یعنی تحقق «حیات طیبه»، استقرار عدالت الهی، استقلال و تعالی معنوی جامعه بود که به تمام اجزای دیگر جهت و معنا می‌بخشید. نوآوری اصلی این پژوهش در رویکرد ترکیبی و یکپارچه‌ساز آن نهفته است که نشان می‌دهد چگونه این ابعاد مختلف در یک نظام فلسفی منسجم به یکدیگر پیوسته‌اند. یافته‌های تحقیق تأکید می‌کنند که ماهیت انقلاب اسلامی، ترکیبی هم‌پیوند و جدایی‌ناپذیر از علل اربعه است که در آن، علل مادی ریشه‌ای عمیق در بحران‌های فلسفی و هویتی داشته‌اند. این تحلیل نشان می‌دهد که اصل «توحید» از یک باور انتزاعی خارج شده و به مبنای عینی حاکمیت مطلق الهی و منشأ

استاد به این مقاله: معصومی، سید ابراهیم؛ مهاجرنیا، محسن (۱۴۰۴). تحلیل ماهیت فلسفی انقلاب اسلامی مبتنی بر هم‌پیوندی علل اربعه و جهان‌بینی توحیدی. علوم سیاسی، ۴۲۸، ص ۷-۲۴. <https://doi.org/10.22081/psq.2026.72735.3037>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۶/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۶؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

©/۱۴۰۴ نویسنده‌گان دارندة حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند. نوع مقاله: پژوهشی. ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)



مشروعیت سیاسی (علت صوری و غایی) تبدیل شده است؛ امری که پیوند گسسته میان توحید نظری و عملی را در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام ترمیم کرد؛ افزون بر این مبانی انسان‌شناختی انقلاب، به‌ویژه مفهوم «خليفة‌اللهی انسان»، به عنوان علت مادی عمیق عمل کرده، انسان را نه موجودی منفعل، بلکه کارگزار حاکمیت الهی و صاحب حق خدادادی برای تعیین سرنوشت خویش معرفی می‌کند؛ در این میان نظریه «ولایت فقیه» به مثابه تداوم ولایت الهی و امامت، جوهره علت صوری و فاعلی نظام سیاسی جدید است که پیوند میان حاکمیت الهی و اراده مردمی را برقرار می‌سازد. نتیجه اینکه انقلاب اسلامی ایران پدیده‌ای ذیل یک منطق فلسفی عمیق است که در آن، علل مادی و ظاهری، معلول و روینای یک دگرگونی بنیادین در مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی بوده‌اند. این رویداد، تجلی یک نظام منسجم است که در آن، باور به حاکمیت مطلق خداوند و کرامت انسان به عنوان خلیفه‌الله، توسط رهبری الهی و مشارکت مردمی به فعلیت رسید؛ بنابراین ماهیت این انقلاب نمونه‌ای موفق از بازگشت به مبانی اصیل دینی برای ارائه الگویی نوین از حکمرانی دینی-دموکراتیک است که در آن، ایمان و عقلانیت و حاکمیت الهی و مشارکت مردمی در یک ساختار واحد به هم پیوند خورده‌اند. درنهایت اینکه مقاله حاضر با تحلیل انقلاب اسلامی به عنوان یک هویت پیوستار (از ریشه‌ها تا استقرار نظام)، برخلاف تحلیل‌های رایج، صرفاً به عوامل پیدایش متمرکز نیست و علت صوری انقلاب پس از پیروزی را نیز در تحلیل خود وارد می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، علل اربعه، مبانی فلسفی، هستی‌شناسی توحیدی، انسان‌شناسی اسلامی، ولایت

فقیه.

۱. مقدمه

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های سیاسی-اجتماعی قرن بیستم، همواره کانون توجه تحلیل‌گران بوده است؛ با این حال بسیاری از رویکردهای رایج با تمرکز بر عوامل سطحی همچون نارضایتی‌های اقتصادی یا استبداد سیاسی، از درک ماهیت منحصر به فرد آن باز مانده‌اند. این پژوهش بر این مبنا استوار است که انقلاب اسلامی بیش از آنکه یک رویداد صرفاً سیاسی باشد، محصول یک «تحول پارادایمی» بنیادین در اندیشهٔ سیاسی اسلامی است که در مبانی فلسفی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آن ریشه دارد. مسئله اصلی در این میان، گسست مشهود در مطالعات پیشین میان «علل مادی» و «مبانی معنوی» انقلاب است. نبود یک چارچوب تحلیلی منسجم که پیوند اندام‌وار میان این دو حوزه را تبیین کند، چالشی است که این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به آن است (مهاجرنیا، ۱۳۸۴، صص. ۱۰-۱۵)؛ بر این اساس این پژوهش می‌کوشد به این پرسش اصلی پاسخ دهد که ماهیت انقلاب اسلامی بر اساس پیوند نظام‌مند میان مبانی فلسفی (هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ولایت‌شناسی) و علل چهارگانهٔ آن (مادی، صوری، فاعلی و غایی) چگونه تبیین می‌شود؟ فرضیه این است که ماهیت انقلاب اسلامی، محصول ترکیبی هم‌پیوند از علل اربعه است که در آن، علل مادی (بحران‌های اجتماعی و هویتی) در مبانی متافیزیکی ژرفی ریشه دارند. این انقلاب، تجلی یک «بنیادگرایی فلسفی» است که با احیای جهان‌بینی توحیدی، اصل حاکمیت الله را به علت صوری و غایی و مفهوم انسان خلیفه‌الله را به علت مادی عمیق تحول تبدیل کرده، از طریق رهبری و مشارکت مردمی (علت فاعلی) به فعلیت رسانده است (مهاجرنیا، ۱۳۹۴، صص. ۱۰۳-۱۰۶). برای پاسخ به این پرسش و آزمون فرضیه، این پژوهش با درپیش گرفتن روشی تحلیلی-فلسفی، از چارچوب نظری «علل اربعهٔ ارسطویی» به عنوان ابزار اصلی تحلیل بهره می‌برد. این مدل کلاسیک که در فلسفهٔ اسلامی نیز بسط یافته است، به ما امکان می‌دهد تا ماهیت انقلاب را نه به عنوان یک رویداد تک‌بعدی، بلکه به مثابهٔ یک کلیت نظام‌مند و درهم‌تنیده واکاوی کنیم؛ بر این اساس استدلال اصلی مقاله این است که ماهیت انقلاب اسلامی از طریق هم‌پیوندی چهار علت تبیین می‌شود: علت مادی آن، یعنی بستر اجتماعی-فکری که در بحران هویت و بازتعریف انسان به مثابه «خلیفه‌الله» ریشه داشت؛ علت صوری آن، یعنی ساختار نظام سیاسی نوین (جمهوری اسلامی) که بر بنیاد هستی‌شناختی «حاکمیت مطلق الهی» و اصل «ولایت فقیه» استوار است؛ علت فاعلی آن، یعنی نیروی محرکهٔ برآمده از تعامل «رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره)» و «عاملیت توده‌های مردمی»؛ و سرانجام علت غایی آن، یعنی آرمان تحقق «حیات طیبه» و استقرار عدالت الهی. در ادامه، هر یک از این ابعاد در پیوند با مبانی فلسفی انقلاب تحلیل خواهند شد. به‌رغم اهمیت و کثرت تحلیل‌هایی که در خصوص انقلاب اسلامی ایران صورت گرفته است، اکثر قریب به اتفاق این پژوهش‌ها، صرفاً بر ریشه‌ها و عوامل تأثیرگذار در پیدایش و پیروزی نهضت مردم ایران متمرکز شده‌اند. این در حالی

است که انقلاب اسلامی را نمی‌توان به لحظه شروع یا نقطه پیروزی آن محدود کرد. مقاله حاضر، با اتخاذ رویکردی متفاوت، انقلاب اسلامی را به مثابه یک هویت پیوستار و فرایند چندوجهی تحلیل می‌کند. این پیوستار مشتمل بر کلیه عوامل و ریشه‌های پیدایی نهضت مردم ایران تا لحظه استقرار و تثبیت نظام اسلامی است؛ بر این اساس تحلیل ما از انقلاب اسلامی صرفاً معطوف به علل آغازین آن نیست، بلکه علت صوری (شکل و ساختار نظام) که پس از پیروزی انقلاب اسلامی متبلور شد و تأثیری شگرف در تثبیت این رخداد داشت نیز در کانون توجه قرار می‌گیرد؛ امری که در اغلب تحلیل‌های متمرکز بر صرف پیدایی انقلاب مغفول مانده است؛ به عبارت روشن‌تر، تمرکز این پژوهش بر کل فرایند انقلاب اسلامی به عنوان یک پدیده مستمر و زنده و نه فقط عوامل زمینه‌ساز شروع آن، قرار دارد.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی به بررسی مبانی فکری و فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. این مطالعات را می‌توان در چند دسته اصلی طبقه‌بندی کرد. بخشی از این آثار، بر مبانی هستی‌شناختی و جهان‌بینی توحیدی انقلاب متمرکز شده‌اند؛ برای نمونه صدرالدین قزوینی (۱۳۶۷) ریشه‌های فکری انقلاب را از منظر توحیدی و ایدئولوژی اسلامی واکاوی می‌کند و بر نقش اصول بنیادین دینی در شکل‌گیری آن تأکید دارد. گروهی دیگر مبانی ولایت‌شناختی و الگوی حکمرانی را کانون توجه قرار داده‌اند؛ چنانکه ادیب (۱۳۷۴) به تبیین جایگاه ولایت و امامت در ساختار حکومت دینی می‌پردازد. دسته سوم از پژوهش‌ها، به مبانی انسان‌شناختی انقلاب پرداخته‌اند که در این میان، اثر مصباح یزدی (۱۳۷۸) با تمرکز بر مفهوم «خلیفه‌اللهی» انسان و کرامت ذاتی او، جایگاه ویژه‌ای دارد. آثاری همچون پژوهش دانش (۱۳۷۷) به ابعاد ماهیتی و هویتی انقلاب پرداخته و آن را محصول یک انسجام فکری درونی دانسته‌اند. با وجود غنای این مطالعات، وجه مشترک آنها رویکردی تفکیکی و جزئی‌نگر است؛ به عبارت دیگر هر یک از این پژوهش‌ها به تحلیل یکی از ابعاد فلسفی انقلاب (مانند هستی‌شناسی، امامت یا انسان‌شناسی) به صورت مجزا پرداخته‌اند، ولی از ارائه یک چارچوب تحلیلی یکپارچه که پیوند اندام‌وار و نظام‌مند این مبانی با یکدیگر و با علل مادی انقلاب را تبیین کند، خودداری کرده‌اند. شکاف پژوهشی اصلی در اینجا، نبود مدلی است که نشان دهد این بنیادهای فکری چگونه در تعامل با یکدیگر، کلیت منسجمی را شکل داده، ماهیت انقلاب را رقم زده‌اند. نوآوری پژوهش حاضر دقیقاً در پاسخ به همین شکاف پژوهشی تعریف می‌شود. این مقاله با کاربست نظریه علل اربعه ارسطویی به مثابه یک چارچوب کلان و یکپارچه‌ساز، تلاش می‌کند نشان دهد که مبانی هستی‌شناسی، ولایت‌شناسی و انسان‌شناسی نه به عنوان اجزایی جداگانه، بلکه به عنوان ابعاد درهم‌تنیده یک فلسفه سیاسی منسجم عمل کرده‌اند. این رویکرد یکپارچه استدلال می‌کند که انسجام این مبانی، انقلاب اسلامی را قادر ساخت تا با عبور از دو انحراف تاریخی

(تفکر سنتی غیرسیاسی و اومانیسیم غربی خداگریز)، نظامی نوین بر اساس پیوند میان «توحید نظری» و «توحید عملی» بنا کند؛ بدین ترتیب این پژوهش تصویری کامل‌تر از بنیان‌های فکری انقلاب اسلامی ارائه می‌دهد که در آن، هر جزء، وابسته و مکمل جزء دیگر است.

۳. مفاهیم پژوهش

برای ورود به تحلیل ماهیت انقلاب اسلامی، می‌بایست نخست مرزهای مفهومی دو اصطلاح کلیدی «انقلاب» و «انقلاب اسلامی» با دقت مشخص شود تا درک مشترکی از این مفاهیم بنیادین حاصل گردد.

۳-۱. انقلاب: از دگرگونی ساختاری تا تحول ماهوی

ریشه لغوی واژه «انقلاب» به معنای دگرگونی و زیر و رو شدن است (ابن‌منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۲۶۹). اما در اصطلاح سیاسی، این مفهوم ابعاد پیچیده‌تری می‌یابد. در یک نگاه، انقلاب به مثابه یک پدیده اجتماعی-سیاسی، بر دگرگونی‌های ساختاری تأکید دارد؛ از این منظر تعاریفی همچون تعریف ساموئل هانتینگتون (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۳۸۵) که انقلاب را «دگرگونی سریع، بنیادی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها، نهادهای سیاسی و ساختار اجتماعی» می‌داند، ناظر بر پیامدها و تغییرات عینی است؛ با این حال از منظر فلسفی که با این پژوهش تناسب بیشتری دارد، انقلاب یک تحول ماهوی و ارادی است. در این رویکرد، تمرکز از صرف تغییرات بیرونی به نیت و ایدئولوژی محرک آن منتقل می‌شود. تعبیرهایی همچون «عصیان و طغیان ارادی علیه نظم موجود به منظور برقراری نظامی مطلوب» (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱) یا «جنبشی سرسختانه بر بنیاد اصول مکتبی» (به نقل از شهید صدر، در: جمشیدی، ۱۳۹۱، ص ۳۶)، بر این وجه آگاهانه و ایدئولوژیک تأکید دارند؛ بنابراین در چارچوب این مقاله، «انقلاب» نه صرفاً یک تغییر سریع در ساختار قدرت، بلکه یک کنش هدفمند و مبتنی بر یک جهان‌بینی مشخص تعریف می‌شود که در پی دگرگونی بنیادین در چیستی و ماهیت یک جامعه است. این تعریف، زمینه را برای درک وجه تمایز «انقلاب اسلامی» فراهم می‌آورد.

۳-۲. انقلاب اسلامی: تحولی مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی

قید «اسلامی» در ترکیب «انقلاب اسلامی»، ماهیت این پدیده را از دیگر انقلاب‌ها متمایز ساخته، پیش‌فرض‌های ارزشی و گفتمانی خاصی را وارد تعریف آن می‌کند. این تمایز در وهله نخست، در منشأ و غایت آن آشکار می‌شود. به تعبیر امام خمینی، شاخصه اصلی انقلاب اسلامی، «استقلال و اتکای به مبدأ وحی» در مقابل وابستگی به قدرت‌های مادی است (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱۸، ص ۴۶۲). این نگاه، انقلاب اسلامی را نه یک پدیده مادی یا لیبرالی، بلکه گونه‌سومی می‌داند که ماهیت آن از جنس نهضت‌های الهی و پیامبران است (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۴۱)؛ از این منظر انقلاب اسلامی یک تحول

درون‌زا و معنوی است که دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، پیامد و روبروای آن محسوب می‌شوند. تعبیر «انفجار نور» در بیان امام خمینی (خمینی، ۱۳۶۸، ج. ۶، ص. ۱۸۱) به بهترین شکل این ماهیت را توصیف می‌کند؛ به این معنا که این انقلاب، پیش از آنکه یک چالش سیاسی باشد، محصول تحولی عمیق در ابعاد اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی است که هدف غایی آن نیل به «حیات طیبه» است. در نتیجه تعریف عملیاتی «انقلاب اسلامی» در این پژوهش عبارت است از یک دگرگونی بنیادین و ماهوی که بر پایه جهان‌بینی توحیدی استوار بوده و در آن، تحولات سیاسی- اجتماعی، معلول و تجلی بیرونی یک انقلاب درونی در نظام فکری و ارزشی جامعه برای تحقق حاکمیت الهی است. این تعریف، مستقیم با چارچوب تحلیلی مقاله که بر پیوند میان مبانی فلسفی و علل مادی تأکید دارد، همسو است (کریمی، ۱۳۸۰، ص. ۲۳۶؛ جمشیدی، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۸؛ صدیقی، ۱۳۷۶، ص. ۸۶).

۴. تحلیل ماهیت‌شناختی انقلاب اسلامی در پرتو هم‌پیوندی علل اربعه

برای درک ماهیت فلسفی انقلاب اسلامی، باید از تحلیل‌های سطحی که آن را صرفاً به نارضایتی‌های اقتصادی یا استبداد سیاسی تقلیل می‌دهند، فراتر رفت. این انقلاب، پیش و بیش از هر چیز، محصول یک دگرگونی در مبانی فکری و فلسفی بود. چارچوب تحلیلی علل اربعه به ما امکان می‌دهد تا این ابعاد درهم‌تنیده را به شکلی نظام‌مند واکاوی کرده، نشان دهیم که چگونه عوامل معنوی و مادی در یک کلیت واحد عمل کرده‌اند.

۴-۱. علت مادی: بحران هویت و ظرفیت انسان به مثابه خلیفه‌الله

در تحلیل ارسطویی، علت مادی به ماده خام یا بستر بالقوه‌ای اشاره دارد که یک پدیده از آن شکل می‌گیرد. علت مادی انقلاب اسلامی، نه انباشتی از مشکلات اقتصادی صرف، بلکه بحرانی عمیق در سطح هویت و فلسفه بود که ریشه‌های آن در طول دهه‌ها در جامعه ایران انباشته شده بود (محمدی، ۱۳۹۲، صص. ۷۱-۸۸). این بستر، از یک سو واکنشی به یک خلأ هویتی بود که سیاست‌های حکومت پهلوی با ترویج فرهنگ غربی و تلاش برای «استحاله فرهنگی» ایجاد کرده بود. این سیاست‌ها، شکافی عمیق میان آرمان‌های دینی جامعه و واقعیت‌های سیاسی حاکم به وجود آورد و جامعه ایران را با احساس فقدان هویت مواجه ساخت. از سوی دیگر این علت مادی، برآمده از یک مبنای هستی‌شناختی و انسان‌شناختی بود که انقلاب اسلامی بر پایه آن استوار شد. این رویکرد که در منطق قرآن کریم ریشه دارد، بر پیوند میان باورهای بنیادین و عمل اجتماعی تأکید می‌کند (عبداللهی آر، ۱۳۹۶، صص. ۱۴۶-۱۵۷). انقلاب اسلامی با احیای این پیوند، گسست تاریخی میان مبانی توحیدی و عمل سیاسی در تفکر سنتی را به چالش کشید و فلسفه سیاسی نوینی را ارائه داد که با دورویکرد غالب زمانه، یعنی اومانیسیم غربی و برداشت‌های سنتی تقلیل‌گرا فاصله داشت. در حالی که اومانیسیم غربی با نفی الوهیت (هابز، ۱۹۶۸،

ص. ۱۰۳؛ لاک، ۱۹۸۸، صص. ۸۴-۹۳)، انسان را از حقیقت وجودی اش تهی می‌کرد و تفکر سنتی او را به موجودی بی‌اراده تقلیل می‌داد، فلسفه سیاسی انقلاب با پالایش این دو نگاه، انسان را در جایگاه حقیقی خود، یعنی «خلیفه‌الله» بازسازی نمود. بر اساس این خوانش، انسان موجودی بی‌نهایت (خامنه‌ای، ۱۳۶۳/۹/۵) با ظرفیت‌ها و استعدادهای فراوان (خامنه‌ای، ۱۳۶۳) است که هم هدف غایی آفرینش (بقره، ۲۹) و هم مستحکمند تمام هستی (لقمان، ۲۰؛ خامنه‌ای، ۱۳۵۹/۱۱/۱۰) به شمار می‌رود. این انسان با ابعاد وجودی لایتناهی و ناشناخته (خامنه‌ای، ۱۳۷۷/۸/۲۶)، از استعدادی بی‌نهایت برای دستیابی به تعالی کامل برخوردار است تا جایی که می‌تواند از فرشتگان نیز فراتر رود (تین، ۴). این فلسفه، با الهام از آموزه قرآنی «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس، ۸)، به سرشت دوگانه انسان اذعان دارد؛ موجودی با فطرت پاک که در عین حال، در معرض آسیب و سقوط قرار دارد (خامنه‌ای، ۱۳۸۲/۹/۲۶؛ ۱۳۵۹/۱۱/۱۰). بنیاد انسان‌شناختی انقلاب بر اصولی چون مقام کرامت الهی (خامنه‌ای، ۱۳۷۷/۶/۱۲) و تعهد توحیدی در عهد الست (خامنه‌ای، ۱۳۶۱/۹/۱۲) استوار است. این رویکرد، ضمن نقد اومانیسم غربی، بر اصولی همچون امکان تعالی، آزادی از عبودیت غیرخدا و تکریم الهی انسان تأکید می‌ورزد (خامنه‌ای، ۱۳۷۴، ص. ۳۷؛ مهاجرنیا، ۱۳۹۴، صص. ۹۵-۱۰۳). این بازشناسی فلسفی، انسان را از یک موجود منفعل به کارگزار فعال و صاحب «حق خدادادی» برای تعیین سرنوشت خویش بدل ساخت. در حالی که در فقه سیاسی سنتی، مردم تنها وظیفه اطاعت داشتند (حرّعاملی، ۱۴۰۹ق، ج. ۲۷، ص. ۱۳۱)، جمهوری اسلامی ایران برای اولین بار، حاکمیت ذاتی از خداوند به انسان‌ها را محقق نمود و این اصل در قانون اساسی تبلور یافت: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است» (قانون اساسی، اصل ۵۶)؛ بنابراین علت مادی عمیق انقلاب، صرفاً یک جامعه بحران‌زده نبود، بلکه جامعه‌ای بود که به واسطه یک خوانش نوین انسان‌شناختی، به ظرفیت‌های بالقوه خود برای نقش‌آفرینی فعال آگاه شده بود. این ترکیب منحصر به فرد از «بحران هویت» و «بازیابی کرامت انسانی»، ماده خام و انرژی لازم برای یک دگرگونی بنیادین را فراهم آورد. ماهیت این انقلاب، تألیفی و ترکیبی است که در آن، تمامی عوامل در ذیل یک عامل جامع و مرکزی، یعنی اسلام، بازسازی و جهت‌دهی شدند؛ اسلامی که نه تنها یک ایدئولوژی، بلکه یک نظام جامع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است (مطهری، ۱۳۷۶، صص. ۲۲-۲۴؛ محمدی، ۱۳۸۵، ص. ۴۸؛ موسوی اعظم، ۱۳۹۶، ص. ۱۰۸).

۴-۲. علت صوری: ساختار نظام توحیدی مبتنی بر اصل ولایت

علت صوری به شکل، ساختار و هویتی اطلاق می‌شود که یک پدیده پس از تحقق به خود می‌گیرد و به ماده خام علت مادی، صورت و فعلیت می‌بخشد. در انقلاب اسلامی، علت صوری، صورت‌بندی نوین

نظام سیاسی-اجتماعی تحت عنوان «جمهوری اسلامی» است. این ساختار، صرفاً یک تغییر در حاکمیت نبود؛ بلکه تحولی ماهوی بود که توانست پیوند گسسته میان «توحید نظری» و «توحید عملی» را که از مشخصه‌های انفعال فکری و سیاسی در تاریخ اسلام بود، ترمیم نماید (عبداللهی آر، ۱۳۹۶، ص. ۱۴۶-۱۵۷). نظریه ماهیت‌شناسی انقلاب آن را پدیده‌ای تألیفی و ترکیبی می‌داند که در آن، تمامی عوامل در ذیل یک عامل جامع و مرکزی، یعنی اسلام‌بازسازی و جهت‌دهی شدند (مطهری، ۱۳۷۶، صص. ۲۲-۲۴). مبنای بنیادین این ساختار، اصل توحید است. در فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی، توحید از یک باور انتزاعی و فردی خارج شده و به مبنای عینی مشروعیت سیاسی تبدیل شد. این اصل بیان می‌کند که حاکمیت مطلق و انحصاری در دو عرصه تکوین و تشریح از آن خداوند است (لا اله الا الله) و هرگونه حاکمیتی غیر از آن، مصداق طاغوت شمرده می‌شود. این بینش توحیدی، زیربنای نظری نفی حاکمیت شاهنشاهی بود؛ زیرا آن را در تضاد با حاکمیت مطلق الهی می‌دید. ماهیت فرهنگی (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص. ۸۸)، معاضدت عملی میان عقل و نقل و عدم وابستگی به بیگانگان (خامنه‌ای، ۱۳۹۷) از دیگر شاخصه‌های این صورت‌بندی نوین است. شاهکار اندیشه انقلاب اسلامی، تبدیل این اصل هستی‌شناختی به یک ساختار سیاسی انضمامی و عملی بود. این مهم از طریق پیوند میان حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی (به عنوان تجلی اراده خلیفه‌الله) محقق شد. درحالی‌که در فقه سیاسی سنتی، وظیفه مردم تنها اطاعت بود (فارابی، ۱۹۸۶، ص. ۹۴؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج. ۲۷، ص. ۱۳۱)، نظام جدید، حاکمیت ذاتی از خداوند به انسان‌ها را به رسمیت شناخت و اراده انتخاب‌گری را وارد ساختار سیاسی کرد (قانون اساسی، اصل دوم). این حقیقت در اصل ۵۶ قانون اساسی تبلور یافت: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است». جوهره و مفصل اصلی این علت صوری، نظریه ولایت و امامت است که به عنوان سازوکار تحقق و تضمین حاکمیت الهی در ساختار سیاسی عمل می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص. ۱۰۲). درحالی‌که تفکر سنتی، ولایت را امری انتزاعی و فردی می‌دانست (مطهری، ۱۳۷۶، ص. ۳۶)، گفتمان انقلاب آن را در سطوح تکوینی و تشریحی بازتعریف کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴)؛ بر این اساس ولایت فقیه (قانون اساسی، اصل ۵ و ۵۷)، نه یک قدرت موازی، بلکه تداوم ولایت ائمه: در عصر غیبت و یک قدرت مشروعیت‌بخش و نظارتی بر تمام ارکان نظام است (خامنه‌ای، ۱۳۸۰/۱۲/۱۲؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج. ۱، ص. ۱۷)؛ کاشف الغطاء، ۱۳۸۲). قانون اساسی نیز از «امامت و رهبری مستمر» به عنوان یکی از مبانی نظام یاد می‌کند؛ به این ترتیب علت صوری انقلاب اسلامی، یک نظام مردم‌سالار دینی است که در آن، اسلامیت (برآمده از حاکمیت الهی) و جمهوریت (برآمده از حق حاکمیت انسان خلیفه‌الله) در یک ساختار واحد و منسجم به هم پیوند خورده‌اند. این همان شکلی بود که به آن ماده خام بحران‌زده و در عین حال آگاه‌شده به کرامت خود انسجام بخشید (مهاجرنا، ۱۴۰۲، ص. ۲۱۶).

۳-۴. علت فاعلی: هم‌افزایی رهبری الهی و عاملیت مردمی

علت فاعلی نیروی محرکی است که استعدادهاى نهفته در علت مادی را به فعلیت می‌رساند. در انقلاب اسلامی، این علت نه یک عامل منفرد، بلکه محصول هم‌افزایی و تعامل اندام‌وار میان دو سطح مکمل بود: رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) و عاملیت توده‌های میلیونی مردم. جوهره این کنشگری، پیروی از الگوی میناساز قرآن کریم بود که امام خمینی (ره) آن را در عرصه سیاست احیا کردند؛ الگویی که بر تبدیل باور به عمل از طریق تشریح مبانی، الگوسازی و تکلیف‌پردازی استوار است (عبداللهی آر، ۱۳۹۶، صص. ۱۴۶-۱۵۷).

سطح اول: رهبری الهی امام خمینی: امام خمینی (ره) به عنوان محور این کنشگری، با تبیین عمیق و منسجم گفتمان انقلابی، نقش هدایتگر اصلی را ایفا کردند. ایشان انقلاب اسلامی را پدیده‌ای منحصر به فرد می‌دانستند که در کیفیت مبارزه و انگیزه قیام با دیگر انقلاب‌ها تفاوت دارد (خمینی، ۱۳۶۸، ج. ۸، ص. ۷). ایشان با بازخوانی مبانی فلسفی اسلام، مفاهیم انتزاعی چون توحید و حاکمیت الهی را به مفاهیمی سیاسی و عملیاتی برای تغییر حاکمیت پادشاهی تبدیل کردند. این نقش بر اساس یک فرمان الهی و «قیام لله» صورت پذیرفت که متکی بر آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» (سبأ، ۴۶) بود و امام با استناد به آن، مردم را به قیام فراخواندند (خمینی، ۱۳۶۸، ج. ۱۹، ص. ۲۰۰). رهبری ایشان با رمزگشایی سیاسی از نصوص دینی، پراکندگی‌ها و نارضایتی‌های موجود در جامعه (علت مادی) را بر حول یک محور واحد متمرکز ساخت و آن انرژی بالقوه را به یک کنش تاریخی هدفمند تبدیل کرد (مهاجرنیا، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۸).

سطح دوم: عاملیت توده‌های مردمی: در کنار رهبری، عاملیت توده‌های میلیونی مردم برای پیروزی انقلاب ضروری بود. این عاملیت، صرفاً یک واکنش هیجانی نبود، بلکه در همان بازشناسی انسان‌شناختی ریشه داشت که در علت مادی به آن اشاره شد. مردم با پذیرش جایگاه خود به عنوان «خلیفه‌الله» و صاحب حق تعیین سرنوشت، از حالت انفعال خارج شده، به کنشگرانی فعال برای تحقق حاکمیت الهی تبدیل شدند. این انسان که دارای کرامت الهی (مهاجرنیا، ۱۳۹۴، صص. ۹۵-۱۰۳)، استعداد بی‌نهایت برای تعالی (تین، ۴) و هدفمندی در خلقت است (بقره، ۲۹؛ لقمان، ۲۰)، با الهام از آموزه‌هایی چون قیام عاشورا و فرهنگ ظلم‌ستیزی، اراده جمعی لازم برای دگرگونی را محقق ساخت؛ بنابراین علت فاعلی انقلاب، محصول پیوند ناگسستنی میان «رهبری الهی» و «مشارکت مردمی» بود. رهبری به‌تنهایی نمی‌توانست انقلاب را به ثمر برساند و مردم نیز بدون یک محور فکری و معنوی منسجم، به ایجاد تحولی بنیادین قادر نبودند. این تعامل پویا میان رهبر و مردم بود که آن ماده خام بحران‌زده (محمدی، ۱۳۹۲، صص. ۷۱-۸۸) (مهاجرنیا، ۱۳۸۷، ص. ۹۳) را به فعلیت رساند و در قالب علت صوری، یعنی «ساختار نظام توحیدی مبتنی بر اصل ولایت» شکل داد.

۴-۴. علت غایی: آرمان تحقق حیات طیبه و استقرار عدالت الهی

علت غایی به هدف، غایت و چرایی وجود یک پدیده اشاره دارد و در نظام فکری انقلاب اسلامی، نه صرفاً یک هدف نهایی، بلکه مفصل هستی‌شناختی است که به تمام اجزای دیگر (مادی، صوری و فاعلی) جهت و مشروعیت می‌بخشد. وجه تمایز بنیادین انقلاب اسلامی از جنبش‌های مادی‌گرا و سکولار، که غایتشان محدود به تغییرات سیاسی یا اقتصادی است، در همین علت نهفته است. غایت انقلاب اسلامی بر مبنای یک آرمان هستی‌شناختی متعالی متکی بر فرجام‌شناسی الهی استوار است؛ باوری که بر اساس آن، نظام هستی غایت‌مدار بوده و به سوی کمال در حرکت است و اصل غلبه نهایی خیر بر شر، تردیدناپذیر می‌باشد. اندیشه تحول‌گرای انقلاب اسلامی با بازخوانی عمیق متون دینی، گسست فکری رایج در تفکر سنتی میان حیات دنیوی و فرجام اخروی را ترمیم کرد. این اندیشه با پیوندزدن غایت‌های دنیوی و اخروی، سیاست را به عبادت پیوند زد و نشان داد که غایات، نه پیامد جبری، بلکه «علت و چرایی» حیات سیاسی و اجتماعی هستند (مهاجرنیا، ۱۳۹۴، ص. ۹۵-۱۰۳). هدف نهایی این انقلاب، دستیابی به «حیات طیبه» است؛ مفهومی قرآنی که در آیه شریفه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا... فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل، ۹۷) تبیین شده و به معنای سعادت جامع دنیوی و اخروی است. تحقق حیات طیبه، خود مستلزم تحقق ابعاد محوری زیر است:

- **استقرار عدالت الهی:** این مهم‌ترین رکن است که در بینش توحیدی ریشه دارد. عدالت در این نگاه، فراتر از جنبه قضایی یا توزیعی، به معنای قرارداد هر چیز در جایگاه حقیقی خود است و هدف اصلی حکومت اسلامی، ایجاد عدل در تمام شئون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعریف می‌شود (خمینی، ۱۳۶۸، ج. ۲، ص. ۱۶؛ ج. ۱۱، ص. ۱۷۲).

- **کسب استقلال واقعی:** استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شرط لازم برای تحقق حاکمیت الهی و کرامت انسانی است.

- **تعالی معنوی و اخلاقی:** نظام باید بستر لازم برای تهذیب نفس و کمال معنوی فردی و اجتماعی را فراهم آورد.

این علت غایی به عنوان قطب‌نمای فلسفی، با جهت‌دهی به تمام ابعاد دیگر انقلاب، مسیر حرکت آن را تعیین می‌کرد. در بعد فاعلی، مبارزات مردم و رهبری امام خمینی (ره) صرفاً برای سرنگونی یک دیکتاتور نبود، بلکه قیامی برای برپایی نظامی بود که در آن عدالت الهی حاکم شود و «قیام‌لله» (خمینی، ۱۳۶۸، ج. ۱۹، ص. ۲۰۰) مستقیم به همین غایت الهی نظر داشت. در بعد صوری، ساختار «جمهوری اسلامی» تنها یک مدل حکومتی جدید به شمار نمی‌رفت، بلکه ابزاری طراحی شده برای نیل به هدف متعالی حیات طیبه بود. در بعد مادی نیز، «بحران هویت» و «بازشناسی کرامت انسان» از آن رو اهمیت یافت که انسان را برای پیمودن مسیر کمال و نقش‌آفرینی فعال در تحقق عدالت آماده می‌ساخت. این

مبانی، فرجام‌شناسانه انقلاب اسلامی را شکل می‌دهند که رویکردی متفاوت به زندگی سیاسی و اجتماعی می‌بخشد. آیاتی چون «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوَانُ» (عنکبوت، آیه ۶۴) و «وَالِیَ اللّٰهِ الْمَصِیْرُ» (آل‌عمران، ۲۸)، بر حرکت یکپارچه کل آفرینش به سوی ذات اقدس الهی تأکید دارند؛ بنابراین علت غایی انقلاب اسلامی، آن مبنای آرمانی بود که تلاش‌های مادی، صوری و فاعلی را در راستای یک هدف واحد و متعالی هماهنگ ساخت و ماهیت الهی و معنوی این نهضت را تعریف کرد (مهاجرنیا، ۱۳۹۷، ص. ۷۹۰).

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف واکاوی ماهیت فلسفی انقلاب اسلامی و در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان این پدیده را فراتر از تحلیل‌های رایج سیاسی و اقتصادی تبیین کرد، از چارچوب تحلیلی «علل اربعه» (ارسطویی) بهره برد. یافته‌های تحقیق، فرضیه اصلی را مبنی بر اینکه ماهیت انقلاب اسلامی محصول هم‌پیوندی اندام‌وار چهار علت ریشه‌دار در جهان‌بینی توحیدی است، تأیید می‌کند. این تحلیل نشان داد که انقلاب اسلامی نه صرفاً واکنشی به شرایط بیرونی، بلکه تجلی عملی یک نظام فکری منسجم و محصول یک دگرگونی در مبانی فلسفی بوده است. یافته‌های کلیدی پژوهش نشان داد که علت مادی انقلاب، صرفاً انباشت نارضایتی‌های اجتماعی نبود، بلکه بحرانی عمیق در سطح «هویت و معنا» بود که از تقابل میان ارزش‌های اسلامی و ساختار سیاسی حاکم نشأت می‌گرفت. این بستر فکری و معنوی، با احیای مبانی «انسان‌شناسی اسلامی» و بازتعریف انسان به مثابه «خلیفة‌الله» با کرامت ذاتی و حق حاکمیت خدادادی، از یک زمینه انفعال به یک نیروی محرکه درونی و بستری فعال برای تحول تبدیل شد. علت صوری انقلاب، در قالب نظام «جمهوری اسلامی» مبتنی بر اصل «ولایت فقیه» تبلور یافت. این ساختار، با بازخوانی بنیادین اصل «توحید»، مفهوم انتزاعی حاکمیت الهی را به علت صوری و غایی نظام سیاسی جدید تبدیل کرد. این تحول پارادایمی، با انتقال مشروعیت سیاسی از قراردادهای زمینی به منبعی الهی، پیوند گسسته میان «توحید نظری» و «توحید عملی» را در عرصه سیاست ترمیم کرد. این دو علت، توسط علت فاعلی، یعنی هم‌افزایی میان «رهبری الهی امام خمینی (ره)» و «عاملیت توده‌های مردمی»، به فعلیت رسیدند. این تعامل پویا توانست ماده خام بحران هویت را در قالب یک نظام سیاسی نوین (علت صوری) شکل دهد و آن را در جهت نیل به آرمان‌نهایی به حرکت درآورد. سرانجام علت غایی انقلاب، یعنی آرمان تحقق «حیات طیبه» و استقرار عدالت الهی، به عنوان قطب‌نمای فلسفی، به تمام اجزای دیگر جهت و معنا بخشید و وجه تمایز بنیادین این انقلاب از جنبش‌های مادی‌گرا را آشکار ساخت؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت انقلاب اسلامی، زاییده یک «بنیادگرایی فلسفی» است؛ به معنای بازگشت اصولی به مبادی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی دین برای ساختن یک نظم نوین سیاسی. این

انقلاب نمونه‌ای منحصر به فرد از تحولی است که در آن، مبانی اعتقادی و فلسفی، جهت‌دهنده و معنابخش علل مادی بودند؛ بر این اساس نظامی بر پایه یک فلسفه سیاسی منسجم شکل گرفت که در آن، حکمرانی الهی و مشارکت مردمی (به عنوان صاحبان حق حاکمیت) در یک ساختار واحد و مکمل به هم پیوند خوردند. نوآوری اصلی این پژوهش در گذار از تحلیل‌های جزیره‌ای و ارائه یک مدل تحلیلی یکپارچه است که نشان می‌دهد این دستاورد، الگویی نوین از حکمرانی دینی-دموکراتیک را به عرصه اندیشه سیاسی معاصر عرضه کرده است. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی، الزامات و چالش‌های اجرای عملی این الگوی فلسفی را در ساختارهای سیاسی معاصر بررسی کنند.

منابع

قرآن کریم.

- ابن منظور، م. (۱۴۰۸ق). *لسان العرب*. (ج ۱۱). بیروت: دار صادر.
- ادیب، م.ج. (۱۳۷۴). *حکومت اسلامی*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- جمشیدی، م.ح. (۱۳۸۵). *مفهوم و ماهیت «قیام» در اندیشه سیاسی امام خمینی*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- جمشیدی، م.ح. (۱۳۹۱). *نظریه انقلاب اسلامی در اندیشه سیاسی شهید صدر*. علوم سیاسی، شماره ۵۸.
- جوادی آملی، ع. (۱۳۸۵). *ولایت فقیه: ولایت قضاوت و عدالت*. قم: نشر اسراء.
- حرّعاملی، م. (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*. (ج ۱، ۲۷). قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۵۹/۱۱/۱۰). *بیانات در دیدار جمعی از پاسداران و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=1285>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۷۷/۶/۱۲). *بیانات در دانشگاه تربیت مدرس*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2900>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۶۳). *مجموعه بیانات*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&npt=9&year=1363>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۷۴). *بیانات در دیدار جمعی از روحانیان و ائمه جماعات*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index-old?id=2763&nt=2&year=1374&tid=1003#3330>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۹۷). *مجموعه بیانات*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=13&year=1397>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۷۷/۸/۲۶). *بیانات در دیدار جمعی از جوانان و دانشجویان همدان*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2974>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۸۲/۹/۲۶). *بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان قزوین*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=4393>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۶۳/۹/۵). *بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران*. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&npt=9&year=1363>
- خمینی، س.ر.ا. (۱۳۶۸). *صحیفه نور*. (ج ۱۸-۱۹، ۸، ۲، ۱۱). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دانش، م. (۱۳۷۷). *ماهیت و ابعاد انقلاب اسلامی ایران*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- صدرالدین قزوینی، س.م. (۱۳۶۷). *مبانی نظری انقلاب اسلامی ایران*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- صدیقی، ک. (۱۳۷۶). *نهضت‌های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران*. تهران: انتشارات سروش.
- طباطبایی، س.م.ح. (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عبداللهی آر، م. (۱۳۹۶). *اصول تفکر سیاسی فی آیات مکی قرآن در ترازوی نقد*. تهران: انتشارات جامعه المصطفی.
- فراہی، ا. (۱۹۸۶). *آراء اهل‌المدینه الفاضله*. بیروت: دارالمشرق.

- کاشف الغطاء، ج. (۱۳۸۲). کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء. قم: انتشارات بوستان کتاب.
- کریمی، غ. (۱۳۸۰). اسلامیت و جمهوریت از دیدگاه امام خمینی. قم: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- محمدی، م. (۱۳۸۵). انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها. قم: دفتر نشر معارف.
- محمدی، م. (۱۳۹۲). انقلاب اسلامی ایران از منظر استاد شهید مرتضی مطهری. پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۲(۶).
- مصباح یزدی، م. ت. (۱۳۷۸). انسان و انقلاب اسلامی. قم: انتشارات در راه حق.
- مصباح یزدی، م. ت. (۱۳۸۶). انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، م. (۱۳۷۶). پیرامون انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات صدرا.
- موسوی اعظم، س. م. (۱۳۹۶). تأملی در اقسام علل ناقصه. پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۷(۲۵).
- مهاجرنیا، م. (۱۴۰۲). آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی. قم: مؤسسه آموزش عالی طلوع مهر.
- مهاجرنیا، م. (۱۳۸۴). پژوهشی در اندیشه سیاسی اسلام. قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مهاجرنیا، م. (۱۳۸۷). اندیشه سیاسی فارابی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مهاجرنیا، م. (۱۳۸۷). زوال دولت در اندیشه فارابی. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۲.
- مهاجرنیا، م. (۱۳۹۴). فلسفه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای. تهران: انتشارات سمت.
- هانینگتون، س. (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه م. ثلاثی. تهران: انتشارات علم.

References

The Holy Quran.

- Abdollahi Arn, M. (2017). *Principles of political thought in the Meccan verses of the Quran under scrutiny*. Al-Mustafa International University Press. [In Persian]
- Adib, M. J. (1995). *Islamic Government*. Tehran: Institute for Political Studies and Research. [In Persian]
- bn Manẓūr, M. (1988). *Lisān al-‘Arab* (Vol. 11). Beirut: Dar Sadir. [In Arabic]
- Danesh, M. (1998). *The nature and dimensions of the Islamic Revolution of Iran*. Imam Khomeini Educational and Research Institute Press. [In Persian]
- Fārābī, A. (1986). *Ārā’ ahl al-madīnat al-fāḍila* [Opinions of the people of the virtuous city]. Dar al-Mashriq. [In Arabic]
- Habz, T. (1968). *Leviathan* (C. B. Macpherson, Ed.). Penguin Books.
- Huntington, S. (1991). *Political order in changing societies* (M. Solasi, Trans.). Elm Publications. [In Persian]
- Hurr al-‘Amilī, M. (1989). *Wasā’il al-Shi’a* (Vols. 1, 27). Qom: Al al-Bayt Institute. [In Arabic]
- Jamshidi, M. H. (2006). The Concept and Nature of 'Uprising' in Imam Khomeini's Political Thought. In *Political Concepts of Imam Khomeini*. Tehran: Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute. [In Persian]
- Jamshidi, M. H. (2012). The Theory of Islamic Revolution in Shahid Sadr's Political Thought. *Political Science*, no. 58. [In Persian]
- Javadi Amoli, A. (2006). *Guardianship of the Jurist: Guardianship of Jurisprudence and Justice*. Qom: Esra Publishing. [In Persian]

- Karimi, G. (2001). *Islamicity and republicanism from the perspective of Imam Khomeini*. Islamic Revolution Documentation Center. [In Persian]
- Kāshif al-Ghiṭā', J. (2003). *Kashf al-ghīṭā' 'an mubhamāt al-sharī'at al-gharrā'* [Unveiling the obscurities of the noble shari'ah]. Bustan-e Ketab Publications. [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1981, January 30). *Statements at a meeting with a group of Revolutionary Guards and members of the Islamic Revolution Committees*. Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=1285> [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1984). *Collection of Statements* (Speeches from the Gregorian year 1984). Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&npt=9&year=1363>. [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1984, November 26). *Statements in the sermons of the Tehran Friday Prayer*. Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=2&npt=9&year=1363> [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1995). *Statements at a meeting with a group of clergymen and congregational prayer leaders*. Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index-old?id=2763&nt=2&year=1374&tid=1003#3330>. [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1998, November 17). *Statements at a meeting with a group of youth and students from Hamedan*. Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2974>. [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1998, September 3). *Statements at Tarbiat Modares University*. Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2900>. [In Persian]
- Khamenei, S. A. (2003, December 17). *Statements at a meeting with a group of students from Qazvin*. Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=4393>. [In Persian]
- Khamenei, S. A. (2018). *Collection of Statements* (Speeches from the Gregorian year 2018). Retrieved from: <https://farsi.khamenei.ir/speech?nt=13&year=1397> [In Persian]
- Khomeini, S. R. A. (1989). *Ṣahīfa-yi Nūr* (Vols. 2, 8, 11, 18-19). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
- Lak, J. (1988). *Two treatises of government* (P. Laslett, Ed.). Cambridge University Press.
- Mesbah Yazdi, M. T. (1999). *Man and the Islamic Revolution*. Dar Rah-e Haqq Publications. [In Persian]
- Mesbah Yazdi, M. T. (2007). *The Islamic Revolution and its roots*. Imam Khomeini Education and Research Institute. [In Persian]
- Mohajernia, M. (2005). *A study in Islamic political thought*. Research Institute of Hawzah and University Press. [In Persian]
- Mohajernia, M. (2008a). *The political thought of Farabi*. Research Institute of Hawzah and University Press. [In Persian]
- Mohajernia, M. (2008b). The decline of the state in Farabi's thought. *Quarterly Journal of Political Science*, no. 42. [In Persian]
- Mohajernia, M. (2015). *The political philosophy of Ayatollah Khamenei*. SAMT Publications. [In Persian]
- Mohajernia, M. (2023). *Ayandeh-pajouhi-ye enghelab-e eslami* [Future studies of the Islamic

- Revolution]. Tolu-e Mehr Institute of Higher Education. [In Persian]
- Mohammadi, M. (2006). *The Islamic Revolution: Backgrounds and consequences*. Daftar-e Nashr-e Ma'arif. [In Persian]
- Mohammadi, M. (2013). The Islamic Revolution of Iran from the perspective of the martyred master Morteza Motahhari. *Islamic Revolution Research*, 2(6). [In Persian]
- Motahhari, M. (1997). *On the Islamic Revolution*. Sadra Publications. [In Persian]
- Mousavi Azam, S. M. (2017). A reflection on the types of deficient causes. *Islamic Revolution Research*, 7(25). [In Persian]
- Sadr al-Din Qazvini, S. M. (1988). *Theoretical foundations of the Islamic Revolution of Iran*. Islamic Culture Publishing Office. [In Persian]
- Seddighi, K. (1997). *Islamic movements and the Islamic Revolution of Iran*. Soroush Publications. [In Persian]
- Tabatabai, S. M. H. (1995). *Al-Mizān fī tafsīr al-Qur'ān*. Islamic Publishing Office. [In Persian]